



www.rouzGar.com

سرکوفت به چپ‌گرایان^۱

هاروی جی.کی — برگردان: منیژه نجم‌عراقی

تاریخ آمریکا سراسر عرصه‌ی مبارزه‌ی برای شکل دادن به جوشش‌های نهفته‌ی آرمانی و انقلابی ملت بوده است. اما گویی در سال‌های اخیر بنا بر یک طرفه شدن این مبارزه قرار گرفته است. اکنون این کمپانی دیسنی است که با «انگاره‌سازان» خود رویای پیشتازی آرمان‌شهر ما را در سر می‌پروراند. به راستی چه بر سر رویا و تخیل چپ آمده است؟

این پرسش را راسل جاکوبی در کتاب تازه‌ی خود *پایان آرمان‌شهر* به میان می‌کشد. او شاهد است که سیاست، هر چند هنوز بی‌خطر نیست، به کاری کسالت‌آور بدل شده و تمامی چشم‌انداز آینده‌ی ما انتخابی است میان «وضعیت موجود یا چیزی بدتر از آن». جاکوبی از این‌که «روح آرمان‌خواهی، یعنی ایمان به آینده‌ی بهتر از حال، ناپدید شده»، در رنج است. و هم‌زمان خود در جبهه‌ی چپ را مسوول این وضعیت می‌داند: «انقلابی‌ها تند و تیزی خود و لیبرال‌ها پشت‌گرمی‌شان را از کف داده‌اند». به گفته‌ی جاکوبی جبهه‌ی چپ اولویت‌های قدرت‌های موجود را پذیرفته یا به هدف‌هایی تن داده است که با همه‌ی تحسین برانگیزی چیزی فراتر از اصلاح ناشیانه‌ی نظام موجود نیست. او می‌گوید در میان چپ‌گرایان بسیارند کسانی که «هر گام به عقب یا به حاشیه را نشانه‌ی دو گام به پیش» وانمود کرده‌اند.

جاکوبی از این‌که ترقی‌خواهی تا حد باور به چندگونگی فرهنگی پایین آمده و نقد فرهنگی دمکراتیک به مطالعه‌ی فرهنگ عامه تقلیل یافته، متأسف است، و در حملاتی آشکار، نهادی شدن روشنفکری، دست شستن از جهان‌شمولی به سود جزئی‌گرایی، و نفی آرمان‌گرایی را محکوم می‌کند. او مدعی است که باور به چندگونگی فرهنگ‌ها صرفاً صورت دیگری از تکثرگرایی، البته با گوشه‌ی چشمی به قومیت‌هاست. و به ما یادآوری می‌کند که

تکثرگرایی آمریکایی را سردمداران دوران جنگ سرد در دهه‌ی پنجاه در برابر آنچه «تمامیت‌طلبی» بیگانه نام داده بودند به میان کشیدند، یعنی برای مقابله با مفهومی که در اصل برای اطلاق به هر دو نظام فاشیستی و کمونیستی ساخته و پرداخته شده بود و همواره از آن برای سرکوب گسترده‌ی فعالیت‌های سیاسی جبهه‌ی چپ بهره‌برداری می‌شد.

البته، جاکوبی انسان‌گرایی و ضرورت بازنمایی اقلیت‌های قومی و جنسیتی در متون و کارکردها را که در بطن باور به تنوع فرهنگی نهفته است ارج می‌گذارد. اما معتقد است که تنها انگیزه‌ی باور به تنوع فرهنگ‌ها شاید طمع «پذیرش در جمع» است و این یعنی سازش. از نظر او، باور به تکثر و تنوع فرهنگ‌ها افیون روشنفکرانی است که نیروی تخیل خود را از دست داده‌اند.

جاکوبی در ادامه به افشای ساخت‌های پنهان مطالعات فرهنگی دانشگاهی می‌پردازد. به گفته‌ی او پژوهش‌گران مطالعات فرهنگی با همه‌ی ژست انقلابی خود، در نهایت به تجلیل وضع موجود می‌رسند. لفاظی‌های پُست‌مدرن این پژوهش‌گران ایشان را از توده‌ی مردم مورد نظرشان بیگانه می‌کند، و بدتر از آن، به سبب امیال عامه‌پسندشان سرنوشتی جز پذیرش بی‌چون و چرای فرهنگ توده ندارند، تا آن‌جا که از درک تفاوت میان تکثر فرهنگی و دمکراسی واقعی در می‌مانند.

جاکوبی با این فرض که سرنوشت رویای آرمان‌شهر به سرنوشت روشنفکران چپ گره خورده است، علت محمضه‌یی را که بدان گرفتار آمده‌ایم توضیح می‌دهد. او می‌نویسد که روشنفکران «به این امید که در ردیف کارشناسان و حرفه‌یی‌ها قرار گیرند به درون نهادها رفته و جا خوش کرده‌اند.» از سوی دیگر به این تردید هم دچار شده‌اند که مبادا مقوله‌های کلی و جهان‌شمول، سرکوب‌گر یا غیرعلمی باشند. در این‌جا او نمی‌تواند از تمسخر برخی از این نخبگان روشنفکر دانشگاهی - که حتا به‌رغم زندگانی سراسر امتیاز و شهرت، بر موقعیت به اصطلاح حاشیه‌یی خود افسوس می‌خورند - خودداری ورزد.

آزاردهنده‌تر از هر چیز برای جاکوبی این است که روشنفکران ارزش‌های عام و جهان‌شمول را به سود ارزش‌های خاص و محلی کنار گذاشته‌اند؛ دسترسی به حقیقت را امکان‌پذیر می‌دانند، و از این‌رو به زیبایی‌های واقعیت اکتفا می‌کنند، از نویدهای رهایی‌بخش فلسفه‌ی روشن‌گری روی می‌گردانند، و عاجز از قضاوت‌های قاطع اخلاقی به نظر می‌رسند. اینان، به واقع در اعتقاد به نسبی‌گرایی فرهنگی زیاده‌روی می‌کنند و هرگز به این مقوله‌ی سیاسی و بنیادین نمی‌رسند که: «چه هست و چه باید باشد؟»

آیا این سرکوفت زدن به روشنفکران چپ تازگی دارد؟ حتما نه! در چندین سال اخیر این سومین باری است که جاکوبی گریبان این گروه را گرفته است. او در کتاب نخست خود **آخرین فرهیختگان**^۲ شرح مفصلی می‌داد از این‌که چه‌گونه انقلابی‌های دهه‌ی شصت به استادان دهه‌ی هشتاد بدل شده‌اند که عرصه‌ی دانشگاه‌ها را فتح می‌کنند، اما هم‌هنگام، در میان دیوارهای آن حبس می‌شوند و سیاست و زندگی اجتماعی را به جبهه‌ی راست وامی‌گذارند. سپس در کتاب بعدی‌اش، **خرد دگماتیکی**^۳، با این‌که نشان می‌داد جنگ فرهنگ‌ها پیکار دروغینی است که راست‌گرایان برای انحراف اذهان از مسایل مهم پیش‌روی آمریکاییان ساخته و پرداخته‌اند، باز روشنفکران چپ

دانشگاهی را متهم می‌کرد که نتوانسته‌اند همشهریان خود را در عرصه به میدان بکشند.

البته من هر دو کتاب را پسندیدم. گرچه جاکوبی از ظرفیت جبهه‌ی راست برای شمول چپ‌گرایان در درون آموزش عالی به کلی غافل بود، روشنفکران پست‌مدرن را با کل جناح چپ یکی می‌دانست، و تقریباً تمامی جریان‌های پیشروی دیگر را نادیده می‌گرفت، اما تشخیص او درباره‌ی عارضه‌هایی که شیوع می‌یافت - یعنی نوشته‌های بی‌مایه، خودبزرگ‌بینی‌ها، و وفور نظریه‌پردازی - کاملاً درست بود.

از خواندن کتاب اخیر او **پایان آرمان‌شهر** نیز لذت بردم. بحث‌های جاکوبی، به ویژه درباره‌ی باور به تنوع فرهنگی‌ها و مطالعات فرهنگی، ارزش بارها تکرار را دارد و او هم‌چنان استعداد درخشان خود را در مقام مورخی فرهیخته به نمایش می‌گذارد. با وجود این، نکوهش‌های او کم‌کم کسالت‌بار می‌شود، و راست‌اش را بخواهید، دیگر چندان اصیل و منحصر به فرد نیست. کسان دیگری نیز در این عرصه ظهور کرده‌اند؛ برای مثال، **تاد گیت‌لین**^۴ روی گرداندن چپ‌گرایان پست‌مدرن از باور به جهان‌شمولی را عملی نابخردانه نامیده است، یا **ریچارد رورتی**^۵ با نوشتن در این باره که دانشگاهیان چپ‌گرا نتوانسته‌اند نقش طبقه‌ی روشنفکران مردمی را ایفا کنند همان سرخوردگی‌های جاکوبی را بازتاب داده است.

جاکوبی کتاب تازه‌ی خود را با پرسش «چه باید کرد؟» به پایان می‌برد. اما در کمال شگفتی پس از این همه نوشتن از اندیشه‌ی آرمان‌خواهی، پیشنهادی ندارد مگر نشستن به انتظار آن‌چه پیش خواهد آمد. در پی این همه شماتت و سرزنش، از او بیش از این انتظار داریم. گویا آزرده‌گی‌ها و احساس بیگانگی‌اش با چپ‌گرایان دست و پای او را می‌بندد. جاکوبی می‌توانست به جوشش آرمان‌خواهانه و سنت انقلابی آمریکا پردازد و به این‌که چه‌گونه می‌توانیم به این سنت بازگردیم و آن را زنده کنیم. او دست‌کم می‌بایست به تلاش آن دسته از هم‌زمان خود که در پست‌مدرنیسم حل نشده‌اند ارجح می‌نهاد. او بسیاری از ما را نادیده می‌گیرد و به این ترتیب از کنار امکانات و پیشرفت‌های بالقوه مهم در راه جنبش ترقی‌خواهی بی‌اعتنا می‌گذرد.

مارکس و انگلس به سوسیالیست‌های تخیلی از این نظر که گمان می‌کردند آرا و عقاید باارزش برای دگرگون کردن جامعه کافی است، انتقاد داشتند. آنان نیک می‌دانستند که آرا و عقاید باید با جنبش و مبارزه همراه شود. جاکوبی نقدی هوش‌مندانه و تاریخی نیکو نگاشته است، اما هنوز مانده تا آن را به عرصه‌ی عمل انقلابی پیوند زند.

پی‌نوشت

— این مقاله پیش‌تر در ماهنامه‌ی **نقدنو**، سال سوم، شماره‌ی ۱۶، دی و بهمن ۸۵ منتشر شده‌است.

۱. این مقاله نقدی است بر کتاب اخیر راسل جاکوبی با مشخصات زیر که در نشریه‌ی *progressive* به چاپ رسیده است:

Jacoby, Russel. *The End of Utopia; Politics and Culture in an Age of Apathy*, Basic Books.

2- Jacoby, R. 1987. *The Last Intellectual*, Basic Books.

3- Jacoby, R. 1994. *Dogmatic Wisdom*, Doubleday.

4- Gitlin, Tod. 1995, in his book *Twilight of Common Dreams*, Metropolitan Books.

5- Rorty, Richard, 1988, in his book *Achieving Our Country*, Harvard University Press.